

## ذکر جمیل نورانی\*

دکتر احمد مهدوی دامغانی

اندوه فقدان دوست، آنهم دوستی به تمام معنی کلمه شریف و صدیق و پاکیزه و عالم عامل کامل مهذب و انسانی بسیار باوفا و صفا و زاهدی فرشته‌خو چون مرحوم مبرور حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالله نورانی رحمه‌الله علیه برای این غریب دور از وطن بسیار جان‌گداز و دردناک است، خاصه آنکه هنوز قلبم از زخم فراق مرحوم آقای ایرج افشار التیام و آرامش نیافته است.

قریب شصت سال پیش در سفری که به مشهد مشرف شده بودم و روزی در خدمت مرحوم والد به مدرسه باقریه که آن ایام آن مرحوم مباحثه‌ای «اصول» خود را عصرها در آن مدرسه افاضه می‌فرمود، رفتم و تا وارد مدرسه شدم، طلبه جوانی که اندامی نسبتاً درشت و صورتی شاداب و به راستی «نورانی» داشت و چنین می‌نمود که در همان دم پلکان ورودی مدرسه منتظر پدرم می‌بوده است، نزد پدرم آمد و از مبحث درس روز گذشته سؤالی یا به تعبیر معهود «اشکالی» را که داشت، در میان گذاشت و پدرم سرگرم جواب یا حل اشکال او شد و چون طلاب برجای خود نشسته بودند، پدرم و آن جوان به طرف مدرس روان شدند و پدرم پیش از آنکه بر مسند تدریس بنشیند، آن طلبه را چنین به من (بنده) معرفی فرمود

---

\* چاپ نخست مقاله در دو ماهنامه گزارش میراث، دوره دوم، سال پنجم، شماره چهارم و نهم، بهمن و اسفند ۱۳۹۰، صص

آقای آقاشیخ عبدالله نورانی نیشابوری از فضیله طلبانند و تا خواست مرا به ایشان معرفی کند، او که مرا شناخته بود، صحبت مختصری که متضمن احوالپرسی بود، با من کرد و گفت: «بعد از مباحثه، من با شما خیلی صحبت دارم» و چنین شد که پس از اتمام مباحثه، صحبت ما هم ساعتی ادامه یافت، و این ابتدای آشنایی و سپس دوستی و رفاقت من بنده با آن وجود نازنین بسیار دانشمند و بسیار پرهیزکار و دیندار و خداترس بود.

آخرین مکالمه‌ام با آن عزیز حدود دو سال پیش بود که در مجموع از آن مکالمه جز غم و غصه چیزی برابم حاصل نشد؛ چرا که مرد داغ‌دیده بود و رنج فراوانی را تحمل می‌کرد و از آن پس هر وقت با جناب استاد دکتر مهدی محقق، ادام‌الله ایامه، که علائق بسیاری از مجاورت و مناسبت میان این دو- که خدای آن را بیامرزد و به این عمری دراز مرحمت فرماید- و یا جناب استاد دکتر شفیع کدکنی، دامت افاضاته، صحبت می‌کردم، حال آن بزرگوار را از ایشان می‌پرسیدم.

مرحوم آقای نورانی پس از آنکه از اساتید حوزه مشهد عموماً و خصوصاً از دروس مرحوم مغفور آقای ادیب نیشابوری دوم و سپس از مباحثات مرحومان آقایان حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی و والد مرحوم، و حاج شیخ مجتبی قزوینی و آقای آقاشیخ هادی کدکنی (در معقول بخصوص) و سپس از محضر پرفیض مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیدمحمدهادی میلانی - قدس الله اسرارهم - بهره‌ها برد، از اوائل دهه ۵۰، یا اواخر دهه ۴۰ (؟) به تهران آمد و از فرط دانش دوستی و شوقی که به تحصیل علم داشت و با عفت و متانت و مناعتی که بدان متصف بود، جز به ادامه تحصیل و بحث و تحقیق در فقه و اصول و حکمت، همی نداشت و تا آنجا که می‌دانم، از محضر مرحومان آیت‌الله آقای حاج شیخ محمدتقی آملی، قدس سره، و آیت‌الله آقای حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، و آن دانشی‌مرد آزاده وارسته عالی‌مقام مرحوم آقامیرزا ابوالحسن شعرانی و مرحوم آیت‌الله آقای سیدمحمدکاظم عصّار نیز استفاده کرد و واقعاً فقیهی معقولی متألّهی شد. در آن سال‌ها زندگانی‌اش در وضع بسیار زاهدانه و با بی‌نیازی از غیر و توکل تام به عنایت الهی می‌گذشت و مدت‌ها به تمنای بسیاری از مؤمنان و صالحان از سکنه «دارآباد» که آن وقت‌ها هنوز به کلی به تهران متصل نشده بود، امامت مسجد آن دهکده را پذیرفته و مقبولیت تامی نزد اهالی دارآباد یافته بود، و تا حدود سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ در همان دارآباد سکونت می‌فرمود.

از همان اوائل ورودش به تهران علاوه بر آنکه در ناهار چهارشنبه‌های مسجد سپهسالار شرکت می‌فرمود، با لطفی که به حقیر داشت، به من ناچیز تفقد می‌فرمود و هر روز هم که غیر از چهارشنبه به «شهر» یعنی به تهران می‌آمد، به دفتر من بنده تشریف می‌آورد و گاه نیز در گعده‌هایی<sup>۱</sup> که با حضور مرحوم مبرور استاد والامقام احمد آرام (ره) که حقا به آقای نورانی اعتقاد و ارادت خاص داشت و حضرات دکتر محقق و دکتر شفیع کدکنی و مرحوم خدیوجم (ره) تشکیل می‌شد، از زیارتش محظوظ می‌شدم. -خداش بیامرزاد- و به حضرات دکتر محقق و دکتر شفیع - ادام‌الله عزهما و افاضاتهما طول عمر مرحمت فرماید.

آقای نورانی علاوه بر فضایل و محاسن فراوانی که خصایص ذاتی او بود، از نعمت سخنوری نیز به‌خوبی بهره‌مند بود. او بسیار خوش‌صحت و لحن آرام و دلنشینی داشت، سخنانش جذاب بود و بر دل می‌نشست. و از این رو فراوان از او تقاضا می‌شد که بر منبر رود و به وعظ و ارشاد بپردازد. آخرین سخنرانی که از او شنیدم و به یاد دارم، در مجلس ترحیم مرحوم مبرور دکتر محمود افشار، والد ماجد مرحوم آقای ایرج افشار، بود که مجلس «غاص»<sup>۲</sup> باهله» بود و عموم فضلا و رجال (آه آه خدا رحمت فرماید مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی، آن فرشته مجسم به صورت انسان را که در آن روز به مناسبت مطلبی فقهی که آن مرد بزرگ می‌خواستند آن را با من بنده در میان بگذارند، امر فرمودند که پیش از ایشان آن مجلس را ترک کنم) در آن مجلس به‌راستی به عزا نشسته بودند، آقای نورانی در ختم مجلس بر آن صندلی که نشسته بود، سخن آغاز فرمود و بسیار پخته و نغز و بامغز و به مقتضای حال و مقام سخن گفت. یادش گرامی باد!

### پرهیزکاری و مناعت

در فضیلت و پرهیزکاری و مناعت و تقوای واقعی او مطلبی را به عرض شما خوانندگان گرامی برسانم: اوائل سال ۱۳۵۵ مرحوم آقای صادق احمدی - آن وزیر پاک پاکیزه پاک‌نهاد پاکدامن دادگستری رحمه‌الله علیه - که این فقیر ناچیز در میان وزرای عدلیه‌ای که در دهه‌های اخیر قبل از انقلاب می‌شناسم، پس از مرحوم مغفور آقای حاج آقا جمال‌الدین اخوی طاب‌ثراه، از همه وزرای عدلیه دین‌دارتر و مقیدتر به رعایت آداب مذهبی بود و سابقاً در جایی نوشتم که

۱. نشست، دوره گرفتن و دور هم نشستن. (دهخدا) ویراستار.

عصر یک روز چهارشنبه‌ای در وسط رسیدگی به پرونده‌های مربوط به کانون، ناگهان ساعت را دید که چیزی به غروب نمانده است و مثل عقرب‌زده‌ها از جای برخاست و گفت: «مهدوی، همین جا بنشین تا من در آن اتاق (اتاق کوچک وصل به اتاق وزیر در ساختمان کاخ دادگستری) نماز را بخوانم و برگردم» و چنین کرد. روزی برخلاف معمول، خودش با واسطه تلفنی کرد که «یک کاری دارم و فوراً بیا اینجا». خدمتش رفتم. فرمود: «مهدوی، بعد از آقای حاج میرزا عبدالله ثقه‌الاسلامی، برای محکمه شرع تاکنون رئیس یا سرپرستی معین نشده و مراجعین آن محکمه سرگردانند. تو با ارتباطی که با حضرات علما و آقایان اهل علم داری، می‌توانی شخصی واجد صلاحیتی که سنش از پنجاه متجاوز باشد، معرفی کنی.» و اضافه کرد که «من خودم خدمت حضرت آقای شهابی [یعنی مرحوم آیت‌الله آقای آقامیرزا محمود شهابی طاب الله ثراه، متوفی در مرداد سال ۱۳۶۵] این مطلب و استدعا را عرض کردم و ایشان اظهارنظری نفرمودند، ولی امر فرمودند با تو مشورت کنم. سعی کن تا چهارشنبه که اینجا می‌آیی) چهارشنبه‌ها معمولاً از ساعت ۴ تا ۶ بعدازظهر وزیر دادگستری به امور کانون سردفتران رسیدگی می‌کرد، دو سه نفر را معرفی کنی. من (بنده) با آنکه می‌دانستم به قول مرحوم استاد علامه فروزان‌فر رحمه‌الله - در آن امر کذائی - «این تکلیف، تکلیف شاقی است»، عرض کردم: «امرتان را اطاعت می‌کنم، ولی از همین الآن فرمایش سعدی را به عرضتان می‌رسانم که گرچه عمل کار خردمند نیست.» احمدی اضافه کرد که «ضمناً حقوق مادری این سمت، ماهی دو سه هزار تومان است و ممکن است منبعی فوق‌العاده‌ها هم داشته باشد.» از همان لحظه ذهنم متوجه دو نفر شد: آقایان حاج شیخ عبدالله نورانی و آقای شیخ محمدتقی جعفری تبریزی رحمه‌الله علیهما و فردای همان‌روز به دارآباد رفتم و حرف وزیر عدلیه و پیشنهاد او را به ایشان گفتم و اصرار بر پذیرش درخواست وزیر کردم. آقای نورانی رحمه‌الله علیه که مقام والائی از علم و معرفت و امانت و تقوا و مناعت و قناعت داشت و فی‌الواقع بیت حضرت خواجه شیراز که

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

وصف‌الحال اوست، با نگاهی ملامت‌بار به من فرمود: «احمدآقا، تو چطور همچو چیزی را به من پیشنهاد می‌کنی؟ مگر خودت مکرراً نمی‌گویی که حضرت آقای حاج شیخ (یعنی مرحوم پدرم(ره)) تو را از اینکه به دانشکده حقوق و سپس به عدلیه بروی، منع فرموده‌اند؟ مگر

نمی‌دانی که من شاگرد و تربیت‌یافته‌ی ایشانم و در زندگی متنعم به نعمت ریزه‌خواری از خوان حضرت علی بن موسی‌الرضایم؟» و به همان لهجه شیرین نیشابوری فرمود: «نَخِرِ نَخِرِ، ای کار از مو بر نمی‌آید. مو آخوند ده را به عدلیه چه کار؟ ابدأً به عدلیه نَمْرُم.» (نه خیر نه خیر، این کار از من بر نمی‌آید. من آخوند ده را به عدلیه چه کار؟ ابدأً به عدلیه نمی‌روم) و من (بنده) صورۀ با دست خالی، ولی معنأً با یک عالم خوشحالی و تحسین و آفرین به حضرت نورانی به شهر برگشتم همان شب هم تلفنی با آقای جعفری (ره) صحبت و مذاکره کردم؛ اما آن بزرگوار عالی‌مقدار هم برای اینکه به این حقیر «نه» نفرماید، برای پذیرش آن سمت شروطی را معین فرمود که در حقیقت «تعلیق به محال» می‌بود.

چهارشنبه اولین سؤال مرحوم آقای احمدی درباره محکمه شرع بود و من جریان را دقیقاً به ایشان عرض کردم و از پیگیری آن امر معذرت خواستم. آقای نورانی این پیشنهاد را درحالی نپذیرفت که در یک منزل روستائی محقری که بیش از دو اتاق نداشت، زندگی می‌کرد و هزار آفرین بر این استغنا!

مرحوم آقای احمدی در عین تحسین و تمجید از آن هردو بزرگوار گفت: «نمی‌دانم چه کار کنم و که را انتخاب کنم که بتواند به خوبی و براساس مقررات شرعی، اعراض و نوامیس مراجعان به محکمه شرع را حفاظت کند!» خواننده عزیز گرامی تقوا و بلندنظری و خداترسی این هر سه انسان شریف را ملاحظه و در آن دقت فرمایید که آن دو چگونه «دانش و آزادگی و دین و مروّت/ این همه را بنده درم نتوان کرد» را رعایت فرمودند.

یک مطلب هم از صفا و وفاداری این مرد نازنین بگویم مرحوم برادرم آقای حاج شیخ محمدرضا (رحمه‌الله علیه) در مراجعت از سفر حج یا عمره‌ای به من فرمود: یک شب درحالی که جامه احرام بر تن داشتم، با همه ازدحامی که برای التجا به کعبه معظمه و تمسک به پرده مطهره بود، به هر زحمتی خود را به نزدیک کعبه رساندم؛ ولی دستم به پرده مطهره نمی‌رسید؛ چون مردی که او هم مُحَرَّم بود، در جلوی من به پرده کعبه چسبیده و دست‌ها را به نحو معهود و به نشانه نهایت خضوع بر پرده دراز کرده و دعا و راز و نیاز می‌نمود و من هم منتظر بودم که جا باز شود و به مانند او خضوع و تضرع کنم و ناگهان در آن حال که کسی به کسی نبود، شنیدم که همان مردی که تقریباً جلوی من ایستاده و پشتش به من بود، به حق تعالی جل

جلاله عرض می‌کند: «خدایا، استادان من حاج شیخ هاشم و حاج شیخ کاظم را بیامرز و اجر به آنان مرحمت فرما!»

دیدم صدا آشناست؛ به زحمت خودم را به کنار او جا دادم و از حالت تضرع و خضوع خودم منصرف شدم و دقت کردم که این مرد پهلوی من که صدایش آشناست، کیست و دیدم ایشان آقای حاج شیخ عبدالله نورانی است و چون حال خضوع در طواف را از دست داده بودم، از میان صفوف طواف‌کنندگان خارج شدم تا پس از آنکه دومرتبه حالی پیدا کردم، به پرده کعبه دست نیاز بردارم. خدا به مرحوم آقای نورانی اجر و ارتقای درجه عنایت فرماید!

مرحوم آقای نورانی ممخّض برای علم بود. بیش از بیست متن مهم فلسفی و عرفانی را با تصحیح و تحشیه دقیق و تعلیقات نفیس خود به اهل علم هدیه فرموده است و از جمله آن شرح و ترجمه فارسی *التحصیل بهمینار و المحصل* حضرت خواجه طوسی است. جناب استاد دکتر محقق در تلفن فرمود که آن مرحوم تنها در مؤسسه مک گیل تحت سرپرستی ایشان هجده کتاب مهم را تحشیه و تصحیح فرموده است - جزاء الله عن العلم و اهله خیر الجزاء بمحمد و آله الطاهرین.

مرحوم آقای نورانی نیز از مصادیق این حدیث شریف است که «جُعِلَتْ رِزْقُهُ كِفَافًا، فَصَبَرَ عَلَيْهِ عَجَلَتْ مَنِيَّتُهُ فَقَلَّ تَرَاهُ و قَلَّتْ بَوَاقِيه». آری، اگر ارث مادی آقای نورانی قلیل است، ولی ارث معنوی او که برای دانش‌پژوهان باقی گذارده است، کثیر و فراوان است.

خدا آن بزرگواری را به درجات قرب ارتقا دهد و به همسر مکرمه وفادار و دختر گرامی و پسر شریف محترم ایشان صبر و اجر و طول عمر مرحمت فرماید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

فقیر فانی، احمد مهدوی دامغانی

فیلا دلفیا - سوم ذی حجه ۱۴۳۲